

علل و عوامل چگونگی جدا شدن قسمت‌هایی از آب و خاک ایران در عصر قاجاریه

دکتر نعمت احمدی نسب

استادیار واحد تهران مرکز دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

لاله پروین

کارشناسی ارشد رشته تاریخ

چکیده

شاید این سوال برای بسیاری دیگر هم پیش آمده باشد که «چه شد که در عصر قاجار حدود نیمی از مملکت به سرعت و سهولت از دست رفت؟» و مختصرترین پاسخ این است که از آغاز قرن نوزدهم میلادی استعمار پرسابقه و قدرتمند بین‌المللی خود را به دستگاه حکومتی کشانید و با استفاده از بی‌خبری و خودکامگی ایلخانانی که عنوان شاهی می‌یافتند و مدعیان جاه‌طلب در جمع شاهزادگان و حاکمان و خوانین و سایر متنفذان روحانی و غیرروحانی قدرت-جویی و رقابت و فساد و خیانت را در بین آنان، و اضطراب و ناامیدی و بیم را در سطح جامعه گسترش داد. ارتباط ناسالم با بیگانگان به شرحی که می‌آید مهم‌ترین عامل جدا شدن بسیاری از نقاط ایران آن دوره گردید. این تحقیق که بر اساس روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای انجام گرفته، به گونه‌ای توصیفی - تحلیلی علاوه بر بیان کلیات موضوع - که در دو بخش تفصیلی مقدمه آمده‌اند - به جزئیات نقش مؤثر بسیاری از دست‌اندرکاران نگاهی ویژه داشته است.

واژه های کلیدی: انگلستان، روسیه، استعمار، استبداد، خیانت

ایران امروز سرزمینی است با ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع وسعت که از این نظر در جهان رتبه‌ی هفدهم را داراست و با کشورهای ترکمنستان، جمهوری آذربایجان، ارمنستان در شمال، افغانستان و پاکستان در شرق، ترکیه و عراق در غرب خود مرزهای مشترک دارد چنان که قسمت عمده‌ای از شمال آن به دریاچه (=دریا)ی خزر و سراسر جنوب آن به دریای عمان و خلیج فارس مشرف است.

اما این پهنه همواره به این شکل و هم مرزی با ممالک فوق‌الذکر و به این مساحت نبوده، در عصر هخامنشی که می‌توان گفت تنها ابر قدرت جهان بود بنا به یادآوری سرزمین‌های تابع در کتیبه‌ی بیستون ۲۳ کشور و ایالت کشور مانند تابع مشتمل بر تمامی ایران امروز به اضافه‌ی کشورهای دیگر این روزگار با وسعتی کم و بیش معادل ۹۰۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع را در برمی‌گرفته است (سامی دی ۱۳۴۸، ۶۸-۶۷؛ همو، اسفند ۱۳۴۸، ۲۶-۲۲؛ فسائی، ۱۳۸۸، ۱۵۴۵/۲؛ نیساری، ۱۳۳۴، ۶۳-۶۵).

در طول زمان بسته به موقعیت‌های زمانی و ضعف و قدرت حکومت‌های مرکزی کشور یا فئودالی و ناحیه‌ای این وسعت و مرزها دچار تغییر و تحول شدند و در جهات مختلف پیشرفت و پسرفت داشتند تا در پایان صفویه که دولتی متمرکز کشوری یکپارچه را اداره می‌کرد ایالات و ولایات مشخص بودند و مرزهای شکل یافته‌ای داشتند که بدون اغراق می‌توان دید مساحت آن قریب دو برابر ایران امروز بود.

در پایان کار سلطنت سلطان حسین صفوی که افغان‌های غلزایی قیام کردند و پایتخت را به تصرف درآوردند و نابسامانی مطلقه که وحدت ملی و قدرت دولت مرکزی را متزلزل کرد فرصتی به دست قدرت‌های همسایه افتاد که به سهولت و بدون برخورد با مانعی جدی و بازدارنده با شکستن حریم مرزها وارد خاک ایران شوند که پیشرو آن‌ها عثمانی و سپس روسی‌ها و آنگاه ازبکان بودند و در جنوب نیز حکام محلی جزایر و سواحل از اطاعت حکومت مرکزی سرباز زدند و برای خود اختیار و استقلال قائل گردیدند.

ظهور قدرتمندانه‌ی نادر نواحی از کف رفته و یا سرکش را به ایران بازگرداند و حتی مرزهای جدید و دورتری برای ایران فراهم آورد، اما اقدامات نظامی پی در پی و فشارهای غیرعادی و رفتارهای شبه‌مجنونانه‌ی او در پایان عمر باعث شد که هم در زمان سلطنت جبارانه‌اش در سراسر مملکت حالت نارضایی و عصیان پدید آید و سرانجام خونین او و به تخت نشستن مدعیان

جانشینی - که هیچ یک لیاقت و هوشمندی او را نداشتند و فقط به خیانت دست می‌زدند - و درگیری بین حکومت‌طلبان دیگر چون زندیه و قاجاریه و بازماندگان افغان و بعضی خوانین دیگر که هر یک محلی را مرکز سلطه‌جویی خود قرار داده بودند کشور را از حالت ثبات و تمرکز خارج و باز بیرونیان بیگانه را به داخل فرامی‌خواند. از بین اینان یک چند در زمان کریم خان زند تمرکز نسبتاً کامل و دوره آرامشی پدیدار شد که باز با مرگ او مسائل جانشینی نادر افشاری برای بازماندگان زندیه نیز پیدا گردید که آقا محمدخان قاجار از میان سر برآورد و با سرعت و قدرتی که بعضاً اقدامات نادر را به یاد می‌آورد شروع به سرکوب همه مدعیان و والیان مخالف یا خود مختار کرد و مجدداً وحدت ملی و مرکزیت حکومتی را به وجود آورد و سلسله‌ای را پایه نهاد که به قاجاریه موسوم است و قریب ۱۳۰ سال دوام یافت و در زمان ایشان بود که نیمی از خاک ایران از دست رفت و مرزهای ما را جمع‌تر و محدودتر نمود. علت آن را در دو عامل مهم بیرونی و مهم‌تر درونی باید جست.

عامل مهم بیرونی در عصر قاجار نه فقط جنگ‌های مرزی و زیاده طلبی‌های ارضی همسایگان که تجارت جهانی اروپای استعماری پا به میدان گذاشته بود. استعمار اروپایی از اواخر قرن پانزدهم میلادی با حضور دریایی اسپانیا و پرتغال و در دنباله هلند و فرانسه و انگلیس و آلمان به مدد اختراعات صنعتی و اکتشافات جدید علمی و جغرافیایی آغاز شد و در پی رسیدن به هندوستان رؤیایی که عمده‌ی ادویه و چای و کنف و پنبه و بادام زمینی و برنج و کائوچو و قلع مورد نیاز مردم و صنایع اروپا از آنجا و نواحی پیرامونش چون بیرمانی (برمه بعدی و میانمار فعلی) و سیلان (سریلانکای اکنون) و مالزی و سنگاپور تامین می‌شد - به اقیانوس هند و خلیج عدن و سپس دور دست آسیای شرقی ژاپن و چین و اندونزی راه برد و همه جا خانه‌نشین شد ولی گوهر مستعمرات هندوستان بزرگ بود که به تنهایی معادل همه‌ی اروپا (منهای روسیه که عظیم - ترین کشور جهان در شمال آسیا بود) وسعت و بیش از آن جمعیت داشت. این سرزمین پهناور و بسیار پرنعمت پس از تغییر و تحولاتی اروپایی سرانجام در قرن هجدهم یکسره به دست انگلستان افتاد و برای محافظت از آن در مقابل رقبای اروپایی خودش اطراف و جوانب آن را مد نظر قرار داد و طبیعتاً به بزرگترین و با سابقه‌ترین و قدرتمندترین کشور منطقه، ایران، متوجه و جلب شد.

البته از قرن شانزدهم و در عصر صفویه به ایران راهی یافته بود ولی ظهور قدرتمندان اروپایی جدید چون فرانسه‌ی عصر ناپلئون و روسیه‌ی پا میدان گذاشته او را بر آن داشت که در آغاز قرن نوزدهم با خیالات گسترده‌تری با ایران وارد تعامل و بسط نفوذ خود گردد تا از آن هم بهره برداری

مستقیم کند و هم مانعی در راه عبور دیگر آزمندان اروپایی بسازد و چون از قدرت گیری مستقیم حریفان اروپایی خودش و مخصوصاً فرانسه که سابقه‌ی بسیاری از مجادلات با او را داشت بیمناک بود، ضمن اختلاف با روسیه و هراس از قدرت فراینده‌ی نظامیش با او به توافقی رسید که ایران مال الصلح معامله اش با آن کشور گردد و کاری به کار هندوستان نداشته باشد و چنین است که در بسیاری از تهاجمات روس‌ها به خاک ایران در دوسوی خزر و خاک ربایی از ایران دست انگلیسی‌ها به وضوح پیدا است.

اما عامل داخلی نیل استعمار به مقاصد بهره جویانه و آزمندانه‌اش در مورد ایران به همان حکومت قاجاران برمی‌گشت. در سال‌های پایانی قرن هجدهم سر سلسله‌ی قاجاریه آقا محمدخان - که به نوعی باید گفت اعتبار و آبروی آن طایفه به اوست - کشته شد و برادرزاده‌اش فتحعلی خان بر تخت سلطنت نشست ولی این مرد درکش از سلطنت و موقعیت بسیار حیاتی و بین المللی ایران فقط به اندازه‌ی یک ایلخان متکبر و حقیقتاً تازه به دوران رسیده و احساساتی که فکر می‌کرد همه‌ی ایران با آن همه کثرت اقوام و تعدد عقاید مذهبی و آیینی و تنوع سنت‌ها و اختلاف روش‌ها فقط باید مثل قاجار باشد، بود؛ و علاوه بر آن خودشیفتگی محض وی باعث شده بود که فرمان‌های ساده اندیشانه و بعضاً ابلهانه‌ی خودش را مطابق تملقات بی‌پایه‌ی درباریان «قضا جریان» و «الهی منشأ» و «مؤید به تائیدات آسمانی» و قهراً خالی از خلل و خطا و عین صواب بداند (قائم مقام، ۱۳۳۶، ۴۸) و حتی به نصایح بسیار روشنگر و راهنمایی‌های کارگشا و مصلحت گرایانه‌ی نظامی سلطان مجرب ناپلئون توجه نکرد (بهار، ۱۳۵۷، ۳۷۰-۳۶۹؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۲۰۸-۲۱۰؛ رضاقلی، ۱۳۷۷، ۹۱؛ بهنام، ۱۳۹۰، ۲۰) و برعکس با هر اشاره انگلیسی‌ها خود و کشور را به رایگان و حداکثر در ازای پیشکشی بسیار ناچیز در اختیار سیاستگری‌های ایشان قرار داد. این شاه بی‌تعقل بی‌هنگام و نابجا و بی‌امکانات به جنگ می‌پرداخت، بی‌هدف به دور دست‌ها لشکرکشی می‌کرد، و همواره فکرش این بود که یکی از نشانه‌های قدرت و صلابت و مردانگی هول آور و احترام برانگیز سلطان ایران آن است که در زمان خود عریض و طویل‌ترین حرمسرای شاید همه‌ی جهان و بیشترین تعداد فرزند و نوه و نبیره را داشته باشد و چه قدر این کج‌اندیشی جاهلانه و عواقب این فرمانروایی منحط در آن حساس‌ترین برهه‌ی تاریخی استعمار حریص فرصت‌طلبی را که بر او و اعمالش نظارت داشت به کار می‌آمد و آمد.

در زمان او و به واسطه‌ی جاه‌طلبی و آزمندی و در راستای کسب قدرت بیشتر بسیاری از شاهزادگان و حاکمان و طبقه‌ی اشراف و خوانین محلی و بعضی روحانیان مرتبط با بیگانه و حتی

حقوق بگیر رسمی او گشتند و هر کار توانستند با آب و خاک این مملکت و مردمش و در راستای منافع بیگانه‌ای که می‌خواست صاحبخانه باشد، کردند و این از اتفاقات ناخوشایند این پهنه بود که فرضاً آقا محمد خان با وجود همه‌ی تعصب تباری و غیر ایرانی به قول سعید نفیسی (بهار، ۱۳۵۷، ۳۱۷ و ۴۴۴) باز ولو با خشونت و بیرحمی مرزها و سرزمین‌های متعلق را حفظ می‌کند و در پی به دست آوردن و مطیع ساختن نواحی کناره‌های سیحون و جیحون است که بناگاه جهان را ترک می‌گوید، و جانشین خام رفتارش ۳۸ سال با بی‌خیالی و نادانی جای پای بیگانه را در این سرزمین مستحکم می‌سازد و عوامل سازمانی اجنبی چون ابوالحسن خان شیرازی و آصف الدوله و دو امین الدوله‌ی پدر و پسر را به بالاترین مقامات کشوری و لشکری منصوب می‌نماید تا دو عهدنامه‌ی ذیلانده‌ی گلستان و ترکمانچای را به دستور و حتی با مشارکت و حضور مستقیم مأموران بیگانه به امضا برسانند و تقدیم روس‌ها کنند و برای جاسوسی و مزدوری همان بیگانگان یارگیری نمایند، و بحرین و جزایر خلیج را به کام و نام ایشان رها سازند.

و باز از بد حادثه است که ولی عهد شجاع و ایران دوستش بناگاه در می‌گذرد و فرزند جوان او که به نام محمدشاه به سلطنت می‌رسد وزیر مجرب و وطن‌دوست خود قائم مقام را نابود می‌کند و وزیری چون حاج میرزا آقاسی تاتار تبار را بجای او بر می‌گزیند که ۱۳ سال با تکبر و جهالت صدارت می‌کند و نمی‌خواهد که مرزها را حفظ کند و تنها خواسته‌اش این است که املاک و قریه‌های متعلق به خود را از مطلقاً هیچ به هزاران برساند و البته هیچ یک از مأموران بیگانه را از خود نرنجانند؛ و اختیار آب‌های جنوبی را به انگلیسی‌ها می‌دهد و اختیار آب‌های شمال را به روسیه؛ و مأمورانی به سفارت و وزارت بر می‌گزیند چون محمدعلی خان برادرزاده‌ی میرزا ابوالحسن ایلچی سابق الذکر که با تأکید مأموران حکم روس و انگلیس و دریافت رشوه از عثمانی‌ها اصلاحات بعدی آن‌ها بر عهدنامه‌ی ارزنه الروم را بی آن که قانوناً اختیاری داشته باشد تأیید می‌کند تا اختلافات مرزی همچنان سال‌های بسیار و عملاً تا پایان دو دولت قاجار و عثمانی پا برجا بماند و موجب درگیری‌ها و قتل و غارت‌ها باشد.

با حضور امیر کبیر یک چند ایران ایران شد و جایگاه خادم و خائن مشخص گردید و قدرت و صلابت و مهم‌تر از همه سلامت روح و قلب او بیگانگان و عواملشان را سر جای خود معطل کرد و به وحشت انداخت و چون در پی آن برآمد که با قدرت‌های دیگری چون آمریکای دوردست ولی دارای همه‌ی امکانات صنعتی و نظامی و اداری طرح مشارکت بریزد، دو بیگانه‌ی حاضر روس و انگلیس حضور او را مضر تشخیص دادند و مخصوصاً انگلیسی‌ها که از سهم

خواهی آن غول جدید در عرصه‌ی بین الملل نگران بودند به کمک عوامل شناخته شده‌ی خود چون آقاخان نوری و مهدعلیا ترتیب عزل و قتل امیر را دادند که حسرت و سوگ او هنوز در روح ایرانیان بیدار است.

آقا خان که صدر اعظم شد ایران یکسره در اختیار بیگانگان قرار گرفت، مانع حفظ هرات شد و آن را به انگلیسی‌ها هبه کرد و سپس رسماً همه‌ی افغانستان را که به مدد اقدامات امیرکبیر در تحت نفوذ و اقتدار ایران قرار گرفته بود به ایشان بخشید و البته ۵۰۰۰۰۰ سکه‌ای که از ایشان گرفته بود پس از توقیف به دستور ناصرالدین شاه، تقلبی از آب درآمد؛ او رسماً تبعه و تحت الحمایه‌ی انگلیسی‌ها بود.

در زمان وزارت میرزا حسین خان مشیرالدوله هم نصف سیستان و بلوچستان در اختیار انگلیسی‌ها قرار گرفت و قسمتیش متعلق به افغانستان شد که آن هم تحت حمایت و نفوذ انگلیسی‌ها بود. به بحرین و جزایر هم کمکی نرسید و عملاً برای همیشه از ایران جدا شدند؛ امین السطان اتابک هم شمال خراسان و ناحیه‌ی خوارزم و جنگل‌های شمال و امتیاز جاده و راه آهن را به روس‌ها بخشید و امتیاز کشتیرانی انحصاری شط‌العرب را هم به سایر امتیازات انگلیسی‌ها اضافه کرد.

در زمان مظفرالدین شاه دیگر جایی نبود که ببخشند و فقط امتیاز می دادند، و چون محمدعلی شاه به سلطنت رسید خیال داشت که کل ایران را رسماً تحت الحمایه‌ی روسیه سازد که پایداری و بیداری اجتماعی او را از ایران راند و در زمان احمد شاه عوامل داخلی فاسد و جیره خوار چون وثوق الدوله و نصرت الدوله همین خیال را طی قرارداد سال ۱۹۱۹ برای انگلیسی‌ها داشتند. اما اینک شرایط فرق کرده بود زیرا که تا مدتی آن روسیه هم دیگر آن روسیه نبود و در آنجا حکومتی مخالف و نابود کننده‌ی حکومت تزاری روی کار آمده بود که اینک قراردادهای قبلی را به رسمیت نمی‌شناخت و حتی حاضر شده بود که بعضی سرزمین‌های متصرفی را به ایران مسترد سازد ولی ایران نه نیرویی از خود داشت و نه محیط سیاسی سالمی که افراد وطن‌دوست و صلاح اندیش در آن مجال فعالیت و اظهار وجود داشته باشند و این است که کاری چنان مهم همچنان متوقف ماند تا کار سلسله‌ی قاجار هم به پایان رسید و دوره‌ای از گسترش فساد و وابستگی و خیانت و جنایت به پایان رسید و دوره‌ای دیگر که شرایط جدید سیاسی و بین‌المللی تقاضای آن را داشت آغاز گردید.

در بررسی مسائل بین‌الملل و فسادها و جنایات‌ها و خیانت‌های حاکمان و والیان و خوانین عصر قاجار که حد و اندازه‌ای بر آن‌ها نمی‌توان یافت و نیرو پیاده کردن بیگانگان در این کشور به

بهانه‌ی جنگ اول جهانی - که ناشی از رقابت‌های استعماری و سهم خواهی‌ها بود - درگیری روسها با عثمانی‌ها در شمال و غرب، و انگلیسی‌ها و عوامل آلمانی در ایران، و وجود قزاق‌های تحت امر روس‌ها و تفنگداران جنوب ایران که تحت فرمان انگلیسی‌ها بودند و ظهور مشروطه در ایران و از هم پاشی امپراتوری عثمانی و حضور قوای فرانسه و انگلیس در بسیاری از سرزمین‌های عربی قبلاً تحت سلطه و حکومت عثمانی‌ها که همه و همه در اوضاع داخلی ایران در دوره قاجار تأثیر مستقیم و کامل داشتند جای گفتگوی بسیار باقی است که در این مقال نمی‌گنجد ولی نظر به اهمیت موضوع نقش مستقیم خیانت‌های خود فروختگان و نیز رواج فساد و ارتشاء و آزمندی و حسّ عدم تعلق به آب و خاک - که همه ناشی از خود کامگی‌ها و بیگانه‌پرستی حاکمان بود - و تبعیضات مذهبی نسبت به غیر هم اعتقادان و خشونت‌های هولناک در مورد مسیحی‌نشین‌های گرجستان و ارمنستان و برسر کار بودن عوامل ناشایسته و زورآوری‌های مالی بر مردمان عادی که گاهی از شدت تهی دستی به خوردن علف و دانه‌های زمینی می‌پرداختند و حتی در وضعی از هر لحاظ هولناک‌تر به فروش دختران جگرگوشه‌ی خود به دلالان برده فروش ترکمن اقدام می‌نمودند (رنجبر، ۱۳۸۹، ۲۶۳؛ رضاقلی، ۱۳۷۷، ۱۰۶؛ صوراسرافیل، ۱۳۶۱، ۴۲ و ۵۴ و ۵۸) و لشکرکشی‌های نا بهنگام و عدم نبرد بموقع همه و همه دست بهم دادند تا پاره پاره‌ی آب و خاک ایران همچون طعمی گوارا و بی صاحب که بر سفره مانده است نصیب منتظران حریص و زورمند بیگانه گردد و امروز ما را در حسرتی رؤیایگونه و عمیق فرو نگه دارد از آن چه مخصوصاً از ۲۱۶ تا ۹۰ سال قبل (۱۸۰۰ م. زمان فتحعلی شاه تا ۱۹۲۶ م. پایان قاجاریه) بر سر مرزهای سرزمین ما آمده است؛ پس ببینیم تفصیل بسیار مختصر آن حوادث را که به عنوان اصل مقاله در دنباله‌ی این مقدمه که بنا به ضرورت و توضیح برخی عوامل مؤثر فردی و اجتماعی قدری بیشتر از معمول به طول انجامید.

۱ - تغییرات مرزی ایران و عثمانی

عثمانی‌ها از زمان شاه اسماعیل صفوی بنا به ضدیت شدید مذهبی و سیاسی شروع به دست اندازی‌های پیاپی به نواحی داخلی و حوزه‌های نفوذ و تصرف ایران نمودند که از آغاز تا پایان صفویه موجب جنگ‌های بسیار و پیروزی و شکست‌های فراوان برای ایشان گردید و در اواخر آن سلسله بغداد بکل از حوزه‌ی تملک ایران خارج شد و سیاست کلی ایشان باعث شد که آن نبردها در عصر افشاریه و زندیه هم ادامه داشته و در عصر قاجاریه هم با استفاده از فتوحات روس‌ها در مقابل ایرانیان و سرگرمی ایرانیان به سیاست‌ورزی‌های نظامی - استعماری انگلیسی‌ها در شرق و

جنوب کماکان روحیهی متجاوزانه‌ی آن‌ها در نواحی غرب ایران از شمال تا جنوبش ظاهر و بارز باشد.

بیشترین نبردهای دو کشور در زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه صورت گرفت که تقریباً در تمامی موارد پیروزی با ایرانیان بود، اما عملیات ایدایی و راهزنانه‌ی آنان هر چند گاهی موجب دردسر می‌گردید و در زمان مظفرالدین‌شاه و نهایتاً احمدشاه که عثمانی داخل در گروه متحدین آلمانی و اتریشی و قهراً با اتحاد روسیه و انگلیس و فرانسه وارد صحنه‌های نبرد اول جهانی گردید، شهرهای مرزی ایران در باختر از شمال تا جنوب دستخوش تعرضات عثمانی آمد و در این راستا دامنه‌ی دخالت و ورود ایشان گذشته از آذربایجان و کرمانشاه و لرستان و خوزستان به همدان و حدود قزوین و حرکت به سوی تهران هم رسید که شکست‌های پیاپی ایشان و اضمحلال امپراتوری عثمانی و تشکیل جمهوری کوچک ترکیه و به همراه، انقراض سلسله قاجار به عملیات ایشان پایان داد.

اما از نشانه‌های خیانت به مملکت در رابطه با عثمانی به دو نکته که کمتر مورد نگرش قرار گرفته حتماً باید اشاره کرد:

اول گزینش میرزاتقی‌خان وزیر نظام آذربایجان بود به مأموریت شرکت در مذاکرات حل و فصل مسائل مرزی ایران و عثمانی در ارزنه الروم از سوی حاج میرزا آقاسی و نباید این اظهار موجب شگفتی گردد زیرا که نیت حاجی در این انتخاب براساس خیر خواهی و نیک اندیشی نبود.

حاجی به قدرت و محبوبیت وزیر دفاع آذربایجان رشک می‌برد و جرأت برکناری او را هم نداشت پس خواست هم او را از ایران دور کند، و هم تصور می‌کرد که کاری عظیم چون نشستن بر سر میز مذاکرات ارزنه الروم - که نمایندگان سه قدرت بزرگ روس و انگلیس و عثمانی در آن نشستند - از توان و تجربه‌ی او خارج است و عدم توفیقش باعث باز شدن دست حاجی در عزل و به گوشه رانی اوست و غافل بود که آن مرد بعدها امیرکبیری خواهد شد که فخر تاریخ ایران است. چنان که مذاکرات مزبور را سرانجام با درایت و کفایت به سود ایران به انجام رساند و در رشک ورزی و سوء نیت حاجی نسبت به او منابع داخلی و خارجی هر دو شهادت داده اند (آدمیت، ۱۳۷۸، ۷۰) و البته موفقیت تقی‌خان موجب شد که در برگشت دست به تعریف و تمجید او زند تا ردالت‌ذاتی خود را در آن جریان پوشش دهد؛ دوم اسناد تبادلی به امر حاجی به محمدعلی‌خان شیرازی داده شد که به ترکان تحویل دهد ولی او بدون داشتن هیچ حقیّی ایضاً

نامه‌ای را که ترکان پس از توافق بر عهدنامه‌ی ارزنه‌الروم افزوده بودند با دریافت یک رشوه‌ی ۲۰۰۰۰۰۰ قروشی (معادل ۴۰۰۰ تومان آن عصر) از ترکان به عنوان نماینده‌ی ایران امضا کرد و به ایشان سپرد (همان منبع، ۱۵۰ و ۱۵۲؛ مخبرفسایی، ۱۳۲۴، ۶۶؛ رایین، ۱۳۵۷، ۱۳-۱۲؛ شمیم، ۱۳۷۹، ۲۱۷؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۲۶۲) تا دعوی ارضی ترکان عثمانی و تعرضات خصمانه و وحشیانه‌ی ایشان به جان و مال و ناموس اهالی شهرهای مرزی و اختلافات دو کشور کماکان و عملاً تا پایان حکومت آل عثمان ادامه داشته باشد و البته خیانت‌های زنجیره‌ای محمدعلی خان برادرزاده‌ی میرزا ابوالحسن خان ایلچی و نایب او در وزارت خارجه‌ی ایران منحصر به این یک نبود که بعداً حقوق بگیر رسمی حکومت انگلیسی هند شد و در پست وزارت امور خارجه تمام اسرار وزارت خانه را در اختیار وزیر مختار انگلیس می‌نهاد و علاوه بر حقوق سالیانه برای هر خبر مهم هم مبلغی از سفارت خانه‌ی آن کشور می‌گرفت (فسایی، ۱۳۸۸، ۹۵۳/۲) و نه تنها در آن مورد خاص مجازات نگردید که بعداً که وزیر امور خارجه هم شد ننگی به ننگ‌های حاجی افزود.

و آن وقت دیگر جای تعجب نیست که وقتی وزیر امور خارجه‌ی ایران از نوع چنان شخصی باشد کارگزاران و نمایندگان سیاسی ایران هم کسانی باشد که در کشور عثمانی و شهرهای تابعه‌ی آن در عراق بجای حمایت از ایرانیان تحت ستم فقط بر درآمدهای خود از طریق اجحاف به ایرانیان بیندیشند و در این راه چنان بر طریق ستم بروند که ایرانیان برای رهایی از فشار دو سویی گروه گروه ترک تابعیت ایران کنند و به تابعیت دشمن درآیند (صوراسرافیل، ۱۳۶۱، ۲۵۵) و برعکس جای حیرت است که حتی پس از استقرار مشروطیت روحانی نامدار پیشوای نهضت سید عبدالله بهبهانی و دو سه تن دیگر از روحانیون استفتای موذیان و حیل‌تگرانه عثمانی را - که در واقع مجوز شرعی لشکرکشی نظامی به داخل آب و خاک ایران بود - امضا و تأیید نمودند زیرا که بابت صدور آن فتاوی از سفیر دولت دشمن چند صد ساله‌ی ایران و ایرانیان پول گرفته بودند تا آنجا که حتی مستبدی چون عین الدوله سید را خائن به دولت و ملت ایران خواند که شرح واقعه در حیات یحیی و خاطرات احتشام السلطنه آمده است (آجودانی، ۱۳۸۷، ۱۰۶).

۱-۲ جزایر و بنادر از دست رفته‌ی ایران در خلیج فارس

اروپای واقعی اروپایی است بدون روسیه که این یک بحق‌کشوری است واقع در شمال آسیا که در سمت غرب خود به اروپا چسبیده و همه‌ی این اروپا وسعتش تقریباً به اندازه‌ی هند بزرگ سابق است که هند و پاکستان و بنگلادش حالیه را شامل می‌شد.

اما دور تا دور کشورهای آن قاره را اقیانوس و دریا فرا گرفته و آن کشورهايش هم که جزیره نیستند یا مستقیماً در کنار آب‌های عظیم قرار ندارند دارای رودخانه‌های پر آب و قابل کشتیرانی اند پس صنعت کشتی‌سازی و امر کشتی‌رانی در آن‌ها اهمیت و پیشرفت بسیاری داشت و دارد و این امر باعث شد که از اواخر قرن پانزدهم به اکتشاف جغرافیایی آن سوی دریاها و بهره‌وری - های اقتصادی و سرانجام سیاسی و نظامی و به طور خلاصه آنچه استعمار نامیده می‌شود دست زنند.

با تقسیم جهان قابل استعمار بین پرتغال و اسپانیا توسط پاپ الکساندر ششم بورژیا در سال ۱۴۹۳ - که خط فرضی شمالی جنوبی عبوری از مجمع‌الجزایر آزور (AZORES) واقع در آب‌های سمت غرب پرتغال را محور قرار داده بود - و عهد نامه‌ی توردوسیلاس که سال بعد این محور را در سمت غرب پیشتر برد و پهنه‌ی بیشتری را در اختیار پرتغال قرار داد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۱۰؛ خیراندیش، ۱۳۷۹، ۲۰۶؛ نوذری، ۱۳۸۰، ۲۶۲) اسپانیا عازم آمریکای لاتین شد و پرتغال از سواحل غرب آفریقا روانه‌ی اقیانوس هند و هندوستان و خلیج فارس گردید.

آلفونسو د'آلبوکرک (ALFONSO d' ALBUQUERQUE) پرتغالی در سال‌های آغازین قرن ۱۶ میلادی در جزیره‌ی هرمز و بندرعباس بعدی مستقر شد زیرا جزیره‌ی هرمز را به همراه عدن در شرق دریای سرخ و مالابار در جنوب غربی هندوستان را سه نقطه‌ی استراتژیک و تجاری جهان برای حفظ استعمار هر کشوری که هند را می‌خواهد دانست (شعبانی، ۱۳۹۲، ۷۷؛ سیوری، ۱۳۹۲، ۱۰۲ و ۱۱۴؛ بهار، ۱۳۵۷، ۲۶۷-۲۶۸).

در اواخر آن قرن پرتغال به اسپانیا ضمیمه شد که توجهش به آمریکای لاتین بود و هلند و سپس انگلیس را به خلیج فارس جذب نمود.

انگلیس در سال ۱۵۸۸ ناوگان دریایی اسپانیا را شکست داد و مالک مطلق دریاها شد و شاه عباس را در بیرون راندن پرتغالی‌ها از بندرعباس و بحرین باری کرد و جلوی نفوذ بیشتر هلندی‌ها را در خلیج فارس گرفت و در نیمه دوم قرن ۱۷ میلادی در بوشهر دفتری تجاری زد و مانع حضور فرانسوی‌ها و نفوذ آنان در خلیج فارس گردید.

تا آغاز قرن ۱۹ - که تنها ۳ سال از حکومت فتحعلی شاه می‌گذشت - آن‌ها پایگاه‌های نفوذ خود را در قشم و خارک مستقر کرده و تا بصره تحت نفوذ درآورده بودند اما رقابت‌های اروپایی و مخصوصاً قدرت یافتن ناپلئون در آن قاره و ترس از او انگلیسی‌ها را به چاره جویی واداشت که با فرستادن نخستین عامل خود مهدی علی خان خراسانی از هند نخست سلطان عمان را با

خود همراه و در بندرعباس پایگاه نظامی ایجاد کردند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۲۰۳-۲۰۲؛ نشأت، ۱۳۴۴، ۱۵۰-۱۴۷) و سپس فتحعلی شاه رابه درگیری با زمانشاه افغانی - که برایشان در هند مشکل آفرینی کرده بود - بدون دادن هیچ امتیازی تحریک و تشویق کردند و زمانشاه را به دست برادرش عزل و نابینا نمودند.

نقش مأموران‌های مهدی‌علی خان و بلافاصله ورود مأمور رسمی دیگر جان مالکوم (JHON MALCOLM) که نخستین قرارداد رسمی را با فتحعلی شاه امضا کرد و درگیر کردن ایرانیان با روس‌ها در شمال آذربایجان جزایر و سواحل خلیج را بلامنزاع تحت نفوذ انگلیسی‌ها درآورد و با عقد پیمان‌های دو جانبه‌ی متعدد با مشایخ عرب آن نواحی دست ایران را کوتاه کرد بخصوص که ایران نیروی دریایی هم نداشت و سرانجام در عصر مظفرالدین شاه بی خبر از همه چیز و صدر اعظم خودکامه و نالایقش عین الدوله در زمستان سال ۱۹۰۳ میلادی که مطابق اواخر سال ۱۳۲۱ قمری بود لرد کرزون (CURZON) نایب السلطنه‌ی هندوستان و وزیر خارجه‌ی بعدی انگلستان به همراه یک ناوگان جنگی در خلیج فارس گردش کرد و جمیع شیوخ عرب را دست‌نشانده‌ی خود معرفی نمود و هیچ صدای اعتراضی از سوی شاه و دولت قاجاری برنخواست.

۲-۲ مروارید خلیج، بحرین

بحرین مجمع الجزایری است واقع در جنوب خلیج فارس که از ۱۵ جزیره‌ی بزرگ و کوچک تشکیل شده و بین قطر و اراضی ساحلی قطیف عربستان قرار دارد؛ نام کهن آن آوال بوده، برگرفته از نام بتی از بت‌های بنی وائل در عصر جاهلیت (منشور گرکانی، ۱۳۲۵، ۴؛ نشأت، ۱۳۴۴، ۴۴۴؛ اطلس کامل گیتاشناسی، ۱۳۸۹، ۴۳).

پایتخت آن بندر منامه واقع در جزیره‌ی منامه است که از سایر جزایر آن مجموعه بزرگتر است؛ این نام واژه‌ای فارسی و در اصل میان آبه بوده که اعراب آن را منعمه می‌گویند و خود نشان‌دهنده سابقه‌ی ارتباط و اتصال آن با ایران است.

تمامی منابع قدیم و جدید به اختصاص مالکیت آن به ایران اشاره و حتی تصریح داشته‌اند و آن را تابع و جزء حکومت ایالت فارس دانسته‌اند و از جمله دینوری در اخبارالطوال (۱۳۸۱، ۷۲ و ۹۶) و با استناد به منابع کهن حاج میرزا حسن فسایی در فارسنامه ناصری (۱۳۸۸، ۱۴۴-۱۴۳ و ۱۷۱ و ۲۰۰) و به روایت مآخذ جدید از دینوری و طبری و بلعمی و حمزه اصفهانی این سابقه حدّ اقلّ به عصر ساسانی می‌رسد که اردشیر در آنجا شهری به نام خود می‌سازد و پسرش شاپور

را حاکم آن مرکز قرار می‌دهد (نشأت، ۱۳۲۵، ۶۸؛ منشور گرکانی، ۱۳۲۵، ۳۲) و خواننده ایم که شاپور دوم کتف اعراب سرکش را سوراخ کرد و از آن طناب گذرانید، اما شاید کمتر پرداخته باشیم به این که آنان اعراب نواحی بحرین و کاظمه (از شهرهای ساحلی خلیج بین بصره و بحرین واقع در قطیف) بودند که با سوء استفاده از کودکی شاپور و نابسامانی اوضاع دولت مرکزی غارتگرانه به شهرهای ایالات پارس حمله آورده و خوش نشینی و حکومت می‌کردند (منشور گرکانی، ۱۳۲۵، ۳۳؛ فسایی، ۱۳۸۸، ۱۴۴-۱۴۳؛ دینوری، ۱۳۸۱، ۷۴) و شاهنامه بر همین موضوع صراحت دارد:

عرابی ذوالاكتاف كردش لقب
چواز مهره بگشاد كفت عرب
و زآن جایگه شد سوی پارس باز
جهانی همه برد پیشش نماز
(فردوسی، ۱۹۶۸، م. ۲۲۶/۷)

و با عبوری سریع باید گفت که بعد از اسلام هم بحرین از زمان عضدالدوله تا زمان فتحعلی شاه خود را رسماً تابع شاهنشاهی ایران و جزء ایالت فارس می‌دانسته و به حاکم این پهنه مالیات می‌پرداخته (جز اواخر عصر صفوی که رشته‌ی همه امور مملکت از دست حکومت بیرون رفته بود و نه تنها جزیره‌ی مزبور که شهرهای داخلی هم به حکومت مرکزی اعتنا نداشتند) و به همین دلیل وقتی پرتغالی‌های متجاوز را در زمان شاه عباس خواستند از بحرین برانند حاکم بحرین از والی ناحیه‌ی فال و این یک از الله وردی خان بیگلر بیگی فارس استمداد جست (سیوری، ۱۳۹۲، ۱۰۳؛ فسایی، ۱۳۸۸، ۴۴۵؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۸۲).

در اواخر سلطنت آقا محمدخان قاجار ۴۰۰۰ خانوادگی عتوبی از قطر به بحرین مهاجرت کردند و در آنجا حاکمیت یافتند. خاندان عتوب از بنی غتبه و اصالتاً مهاجر از کویت به عمان بودند که در دست دارنده‌ی حکومت عمان در واقع حاکم همه‌ی سواحل جنوبی خلیج و طالب حکومت بحرین هم بود.

ضعف نظامی و سیاسی قاجاریه اجازه داد که بحرین بین آل عتوب - که آل خلیفه‌ی کنونی سلاله‌ی آنهاست - و سلطان مستقط (عمان) و وهابی‌های در نجد به قدرت رسیده دست به دست شود و مالیاتی به فتحعلی شاه ندهند، او پسرش فرمانفرمای فارس را مأمور حمله به بحرین کرد

ولی حسینعلی میرزا چنین کاری را صورت نداد، بعداً هم یک لشکر کشی صوری تا لب دریا انجام داد ولی به عذر توفانی بودن دریا برگشت و چنین می‌نماید که روابط صمیمانه و بلکه مزدورانه‌اش با انگلیسی‌ها که بر آن شواهد بسیار تا حد حقوق بگیری رسمی خود و فرزندانش از ایشان نشان می‌دهند در این امر دخیل بوده و چون چند سال بعد طی قراردادی مستقیم حفظ امنیت خلیج را - که وظیفه‌ی خودش بود - به فرمانده ناوگان آن کشور واگذار و از حقوق مسلم و نافذ ایران چشم پوشی کرد خیانتش در همه‌ی امور مملکتی مسلم شد و اقدامات بعدی ایران جهت حفظ بحرین با اقدامات متقابل انگلیسی‌ها و پیمان‌های دوجانبه‌اش با همه‌ی شیوخ خلیج و مخصوصاً شیخ بحرین خنثی می‌شد.

امور بحرین مستقیماً تحت نظر شیخ عبدالرسول دریابگی بوشهر قرار داشت و با خیانتی آشکار از سوی یکی از زنان فرمانفرما شیخ عبدالرسول نخست اسیر سلطان خارجی مذهب عمان شد و پس از آزادی هم خاندان فرمانفرما به مقابله‌ی او برخاستند تا سرانجام در قریه‌ی دالکی کشته شد و پس از درگیری‌های دیگر پسر و جانشین او شیخ نصر را به تهران فرستادند و برادر عبدالرسول شیخ حسین هم برای جلوگیری از کشتار مردم بوشهر به بصره رفت و بوشهر به دست هواداران انگلیس افتاد.

ملک التجار بوشهری چند ماه پس از قتل امیرکبیر رساله‌ای حاوی مطالب مستدل در اثبات حاکمیت تاریخی ایران بر بحرین تنظیم نمود ولی انگلیس توسط سر کنسول خود در بوشهر - که ناظر امور بحرین بود - کشتی‌ها و زورق‌های اعراب را آتش زد و با شیخ بحرین قراردادی یکجانبه امضا کرد.

بعضی شیوخ بحرین در زمان ناصرالدین شاه از او تقاضای کمک کردند ولی پاسخ‌هایشان داده نشد و بجای آن شاه در سال ۱۲۷۷ رکن الملک را به عنوان کنسول ایران به بحرین فرستاد که معنایش پذیرفتن عملی جدایی بحرین از ایران و نیز تحت الحمایگی آن جزیره‌ی ثروتمند از سوی انگلستان بود که بعدها در سال ۱۹۳۵ پایگاه دریایی خود را از جزیره‌ی هنگام به بحرین منتقل کرد (مخبر فسایی، ۱۳۲۴، ۶۰) و این‌ها به واسطه‌ی موقعیت استراتژیک بحرین بود چه رسد به آن که در سال ۱۹۴۰ میلادی در آن نفت هم کشف شد (نشأت، ۱۳۴۴، ۴۴۷-۴۴۵).

بحرین پس از یک همه پرسی در مرداد ۱۳۵۰ خورشیدی مطابق ۱۵ اوت ۱۹۷۱ میلادی رسماً استقلال خود و جداییش از ایران را اعلام داشت.

۳- تجزیه‌ی سیستان و بلوچستان

استان سیستان و بلوچستان که در جنوب خاوری ایران قرار دارد از روزگاران کهن مسکن دو طایفه‌ی مهاجر سکایی و ساکن بلوچ بوده و با قسمت‌های دیگری که از ایران جدا و به پاکستان و افغانستان فعلی ملحق گردیده مکران و در منابع قدیم یونانی گدروزیا نامیده می‌شده است.

ایالت پهناور مکران در اکثر دوران تاریخ جزء خاک ایران بوده، در زمان صفویه هم چنین بود، و در زمان نادر هم که جای بحث چندانی ندارد که بخش‌های دیگری از سرزمین هند بزرگ را هم به نواحی مجاور آن ایالت افزود.

از اواخر حیات نادر در اثر فشارهای مالیاتی غیر قابل تحمل مردم آن پهنه سر به شورش برداشتند و پس از قتل نادر و نا بسامانی اوضاع حکومت افشاری و سپس ظهور زندیه و باز آشفتگی‌های دوران پس از مرگ کریم خان نوعی احساس استقلال از حکومت مرکزی در بین خوانین و مردم محلی به وجود آمد و به علاوه موجب دست اندازی حکام قندهار و هرات به سیستان شد. اما خود مختاری‌ها و تجزیه‌ها و مشکلات آن عرصه کلا در عصر قاجاران حاصل شد زیرا که انگلیسی‌های حاکم برهند نمی‌خواستند منافع آن شاه مستعمره را با رقبای اروپایی خود تقسیم کنند و برای همین از اواخر سده‌ی هجدهم توجه ویژه‌ای به مرزهای شمالی و شمال غربی هند داشتند و از آغاز قرن ۱۹ میلادی رسماً اقدام به بستن معابر به سوی هند و استحکام مواضع دفاعی خود در مرزها نمودند و در اولین مرحله از اقدامات جدی خود حاکم کلات مهربان خان از بازماندگان قنبر خان براهویی را از پای درآوردند و کلات را متصرف شدند و این کلات صحرای بزرگی بود واقع در جنوب غربی پاکستان فعلی و در آنجا دولتی دست نشانده و مطیع اوامرشان را مستقر نمودند (مخبر فسایی، ۱۳۲۴، ۵۴؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۲۹۵-۲۹۶).

اما پیش از این مقدمات کار را به مدد بهره جویی از جاه طلبی‌های یک ایرانی سرشناس به نام محمد حسن محلاتی ملقب به لقب مشهور آقاخان انجام داده بودند که پس از قتل فجیع پدرش به دست عوامل تحریک شده‌ی مذهبی وی در ۱۳ سالگی پیشوای اسماعیلیان شده و از همان آغاز پیشوایی مورد مخالفت سران اسماعیلی قرار گرفته بود. فتحعلی شاه یکی از دختران خود را به او داد و پولی هم به او بخشید و وی را به حکومت قم و محلات هم برگزید و قائم مقام هم جانب او را نگاه می‌داشت، اما طبع سرکش او به این‌ها قانع نبود پس با انگلیسی‌ها مرتبط شد و در هنگام

حمله‌ی محمد شاه به هرات به سال ۱۲۵۳ در کرمان شورش کرد که تاب مقاومت با فیروز میرزا را نیافت و گریخت ولی در سال بعد مجبور به تسلیم و اعزام به تهران شد که با شفاعت فریدون میرزا بخشیده گردید و به حکومت محلات رفت ولی با سند سازی منشی خودش عازم کرمان گردید و در سال ۱۲۵۵ سر به شورش مجدد برداشت که با شکست‌های متوالی در آن شهر و سپس سیرجان، گریخت که یکبار به سال ۱۲۵۶ سعید خان بلوچ به دستور انگلیسی‌ها برایش توپخانه و مهمات جنگی فرستاد و ارتباطش با بیگانگان مسلم شد. به همه‌ی قضایای بعد او کار نداریم ولی با گریز از ایران رسماً حقوق بگیر و مأمور انگلیسی‌ها شد و پس از قیام افغان‌ها از قندهار به سوی سند رفت و میرنصیر خان صاحب کراچی را که قصد شبیخون به انگلیسی‌ها را داشت فریب داد و با حيله قوای انگلیس را از خطر رهاوند و عازم بلوچستان شد که در سال ۱۲۶۲ شکست سخت خورد و گریخت ولی چه در اواخر سلطنت محمد شاه و چه اوایل سلطنت ناصرالدین شاه رسماً درخواست کرد که با وضعی مجلل و شاهانه به ایران باز گردد که در مورد اوّل حتی حاج میرزا آقاسی هم برای او شرط گذاشت و زیر بار نرفت چه رسد به دفعه‌ی ثانی که ابرمردی چون امیرکبیر دولتمدار بود و با خائنان به ملک و ملت سر کوچکترین سازشی نداشت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۲۵۶؛ حائری، ۱۳۸۱، ۸۹؛ آدمیت، ۱۳۷۸، ۲۶۱-۲۵۵؛ شمیم، ۱۳۷۹، ۱۴۹-۲۵۲؛ باستانی پاریزی، ۱۳۸۶، ۳۷۱).

در هر صورت اقدامات خائنانه و جاه طلبانه‌ی او باعث نزدیکی خوانین بلوچ به حکومت انگلیسی هند و حقوق بگیري ایشان از بیگانه و پیشبرد سیاست‌های استعماری در آن ناحیه و در دنباله همه‌ی جنوب و بلکه سراسر ایران گردید.

یک چند امیرکبیر با اتخاذ سیاستی استوار با جلب محبت خوانین محلی و در عین حال قاهرانه و تعیین‌الیان لایق در تشکیل واحدهای نظامی جمّازه سوار سیستان و بلوچستان را مطیع دولت و امن ساخت، مالیات‌ها را وصول نمود و تجارت و اقتصاد آن منطقه‌ی حساس را رونق داد و نفوذ انگلیسی‌ها را به حداقل رساند (آدمیت، ۱۳۷۸، ۲۵۴-۲۴۸) اما پس از او که آقاخان نوری روی کار آمد تمامی کارها از حیثه‌ی تسلط ایرانیان خارج شد و به دست ایشان افتاد چنان که در سال ۱۸۵۴ (۱۲۷۱ ه.ق.) طی عهدنامه‌ای نصیرخان و اعقابش را با تعیین مقرری سالانه تحت الحمایه‌ی خود نمود و سپس با افزایش آن مقرری و خریداری سایر متنفذان محلی اقدامات استعماری خود را گسترش دادند و بر متصرفات خود افزودند (مخبر فسایی، ۱۳۲۴، ۵۴).

آنگاه مسأله‌ی کشیدن سیم تلگراف (تلگرام) از هند تا خاتقین را مطرح نمودند که در گزارش رسمی کنت گوبینو (GOBINEAU) در ۲۰ دسامبر ۱۸۶۲ (۱۲۷۹ قمری) با هدف سلطه بر راه ارتباطی بین هند و عراق و نهایتاً اشغال تدریجی ایران بود و با اخذ امضای قرارداد مربوطه در فوریه‌ی ۱۸۶۳ ژنرال گلد اسمید (GOLDSMID) را مأمور آن کار کردند و او نخست در مسیر کشیدن آن سیم بلوچ‌ها را علیه دولت ایران تحریک به شورش نمود. اقدامات خشن دولتیان علیه بلوچ‌ها و نارضایتی ایشان و محرومیت‌های محلی و ساده‌دلی و زودباوری و بی‌خبری‌هایشان تحریکات بلوچ‌ها را افزایش می‌داد و به عملیات ایدایی و بازدارنده وا می‌داشت و در همین حال پیشنهاد انگلیسی‌ها به عنوان حکمیت در امور مرزی مورد پذیرش دولتیان جاهل یا خائن ایران قرار گرفت و گلد اسمید با تهیه‌ی نقشه‌ای بیش از نیمی از بلوچستان را در سال ۱۸۷۱ (۱۲۸۸ قمری) مجزا و به خاک هند ملحق ساخت و نقشه را به تصویب شاه طماع و صدراعظمش حسین خان سپهسالار رساند (آدمیت، ۱۳۷۸، ۲۹۷؛ بهار، ۱۳۵۷، ۵۰۶).

در منطقه‌ی سیستان هم تجاوزات مداوم افغان‌ها موجب شکایت ایران به انگلیسی‌ها بود که چندین سال به طول انجامید و انگلیسی‌ها به عنوان عدم قبول حکومت ایران در سیستان از پاسنخجویی طفره می‌رفتند ولی با بردن نیم بلوچستان اعلام آمادگی برای حل مسأله نمودند و باز با موافقت جاهلانه یا خائنانه‌ی دولت ایران همان گلد اسمید حکم شد و این بار با صدور رأی در ۱۹ اوت ۱۸۷۲ قسمت عمده‌ای از خاک سیستان را که در شرق رود هیرمند بود به افغان‌ها داد و جالب این که حتی به این رأی حکم خود هم اعتراض داشتند و ۱۷ سال آن را کش دادند و در سال ۱۸۸۹ میلادی (۱۳۰۶ هجری) کمیسیون دیگری با ریاست ژنرال مک لین (MACLEAN) تشکیل و این بار رأی کمیسیون در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۹ قمری) نیمی از دشت هشتادان را به افغان‌ها بخشید، آنگاه کمیسیون دیگری به ریاست سرهنگی به نام هولدیج (HOLDIDGE) تشکیل دادند و او کوه میرجاوه را به عنوان مرز ایران و هند آن هنگام و پاکستان فعلی تعیین و اعلام کرد اما کار تشکیل کمیسیون‌های انگلیسی ادامه داشت پس در سال ۱۹۰۳ میلادی کمیسیون دیگری به ریاست سرهنگ مک ماهون (MACMAHON) تشکیل شد که نتیجه اش را طبق رأی گلد اسمید اعلام داشت و به علاوه مرز ایران و افغانستان را در محل دوشاخه شده‌ی آب هیرمند قرار داد و چون در سال ۱۸۹۲ (۱۳۱۰ هجری) مسیر هیرمند را به سوی افغانستان رانده بودند با این تقسیم بندی جدید که در اول فوریه‌ی ۱۹۰۵ میلادی مطابق ۲۶ ذی‌قعدة‌ی ۱۳۲۳ قمری به مظفرالدین شاه و عین الدوله ابلاغ کردند سیستان و بلوچستان امروز از شاه‌رگ حیاتی خود هیرمند با قطره

چکانی افغان‌هارو به رو شد که هنوز هم برای ایران مشکل آفرینی می‌کنند (مخبر فسایی، ۱۳۲۴، ۳۰ و ۳۱؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۲۹۷-۲۹۶؛ بهار ۱۳۵۷، ۵۰۶).

و نتیجه‌ی نهایی آن که نیمی از بلوچستان و سیستان در عصر قاجاریه از ایران جدا شد ولی به صورت اصطلاحاً استخوان لای زخم زیرا چانه زنی افغان‌ها که از سوی استعمارگران انگلیسی القا و حمایت می‌شد باعث شد که حتی با پایان کار قاجار و روی کار آمدن سلسله‌ی پهلوی کمیسیون دیگری به حکمیت ژنرال فخرالدین آلتای ترک در اسفند ۱۳۱۲ شمسی تشکیل شود و حکمیت بی‌شک خیانت‌بار آلتای تمام قسمت‌های قابل استفاده‌ی نظامی و اقتصادی را بی‌هیچ دلیلی به افغانستان بخشید و در این راه حتی از بخشش املاک خصوصی ایرانیان خودداری نکرد و آن پهنه ۱۶۰ فرسنگ مربع دیگر از خاک ایران را شامل می‌شد که در ۱۵ ماه مه ۱۹۳۵ مطابق ۲۴ اردیبهشت ۱۳۱۴ به دو دولت ابلاغ گردید و آه از نهاد ایرانیان برآورد (مخبر فسایی، ۱۳۲۴، ۵۱-۴۹).

دیده می‌شود که نقش دخالت بیگانگان در جدایی‌های مرزی این ناحیه بسیار پررنگ است اما چنان که به طور پراکنده اشاره کردیم از تأثیر بلاتردید کارهای بعضی ایرانیان نیز هرگز نباید صرف نظر کرد، مثلاً ایرانیانی چون آقا خان محلاتی که به طمع جاه و مال کمند بندگی و جیره-خواری بیگانه را به گردن افکند، و سردارانی چون حبیب الله شاهسون که با قتل عام و بی‌رحمی در بم و بمپور بلوچ‌ها را از حکومت قاجاری گریزان و به انگلیسی‌ها متمایل ساخت و ناصرالدین شاه و مشیرالدوله‌ی اول و سپس عین‌الدوله که در ازای وجهی ناچیز یا حتی بی‌ازا هرچه را بیگانه می‌خواست به توشیح و تصویب ملوکانه و وزیرانه رساندند و اهل تاریخ ایران آن خیانت‌ها را بر ایشان نخواهند بخشود.

۱-۴ قندهار از کف رفته

پس از روی کار آمدن صفویان حملات ازبک‌ها - که رنگ مذهبی، سیاسی داشت - به نواحی شمال شرق و شرق ایران آغاز شد و تداوم یافت.

در یکی از این یورش‌ها به قندهار حاکم آن ایالت رستم میرزای صفوی از بیم تکرار قساوت‌های ازبک‌ها در هرات سرزمین تحت حکومت را تسلیم حکومت هند کرد و خود به دربار اکبر شاه هندی پناهنده شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۵۳ و ۶۱ و ۹۷) که تا زمان شاه‌عباس در اختیار ایشان بود و این عمل با هر برداشت و به هر علتی نوعی خیانت به آب و خاک و مرزها به حساب می‌آمد.

شاه عباس این ایالت - شهر را پس از ۳۰ سال پس گرفت ولی باز یک خیانت دیگر این ناحیه را از دسترس ایران خارج ساخت و آن وقتی بود که در زمان شاه صفی علی مردان خان حاکم به واسطه‌ی اختلاف با صدراعظم وقت ساروتقی مازندرانی قندهار را تحویل شاه جهان نوه‌ی اکبر داد و خود والی کشمیر گردید (همان منبع، ۱۱۳؛ فسایی، ۱۳۸۸، ۴۷۶-۴۷۵).

این بار قندهار تا زمان عباس دوم از ایران جدا بود تا در سال ۱۰۵۸ (یا ۱۰۵۹) توسط وی به ایران باز گردانده شد و این بار پانزدهم دست به دست شدن قندهار و تصرف آن به دست قوای ایران بود (شعبانی، ۱۳۸۰، ۲).

اما مشهورترین واقعه‌ی تاریخی مربوط به قندهار همان حادثه‌ی قیام محمود افغان پس پسر میرویس غلزایی (=غلیجایی=غلیژی) است که از صورت یک شورش محلی خارج شد و به شکل یک تهاجم نظامی به پایتخت دولت صفوی و سرنگونی عملی آن سلسله در آمد. در مورد آن علل چندی ذکر شده که علت اصلی بی‌اعتدالی کامل رفتار حاکم قندهار گئورگی مشهور به گرگین خان گرجی با مردم آن سامان و حال و هوای مذهبی رهایی از دست شیعه مذهبان صفوی و ضعف و بی‌تصمیمی حکومت مرکزی، و تحریکات هندی‌ها و ازبکان در نواحی اطراف قندهار و به قرائنی تحریکات روس‌ها در پایتخت و نامه‌نگاری‌های بی‌تردید سراسر خیانت‌آمیز صدراعظم اعتمادالدوله محمدقلی خان تخماقلو به محمود افغان و فتنه‌گری‌های ملامباشی و حکیم باشی دربار سلطان حسین در جا به جایی خائن و خادم در نظر شاه سست عنصر صفوی بود (آصف، ۱۳۵۲، ۱۳۵-۱۲۱ و ۱۴۵-۱۴۰؛ آلگار، ۱۳۵۶، ۴۲؛ سیوری، ۱۳۹۲، ۲۴۶؛ لکه‌پارت، ۱۳۵۷، ۱۱ و ۱۳؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۱۴۰-۱۳۸).

نادر قندهار را در سال ۱۱۵۰ (۱۷۳۸ میلادی) تصرف کرد و به ایران باز گرداند ولی با قتل او احمدخان ابدالی به آنجا گریخت و خود را احمد شاه نامید و اقدامات آن زمان و بعدی او نخستین سنگ بنای جدایی قندهار و بلکه کل افغانستان به حساب می‌آید (شعبانی، ۱۳۸۰، ۹۷ و ۹۹؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۱۷۶ و ۱۷۸ و ۲۹۵ و ۲۹۶؛ خراسانی، ۱۳۴۷، ۶۲۱؛ آصف، ۱۳۵۲، ۲۳۳-۲۳۶ و ۲۴۴ - ۲۴۱، مخبر فسایی، ۱۳۲۴، ۲۳).

در زمان فتحعلی‌شاه حمله‌ای بی‌نتیجه برای ایران به تحریک انگلیسی‌ها به زمان شاه حاکم افغانستان صورت گرفت و در زمان محمد شاه هنگام حمله به هرات پسر حاکم قندهار کهندل خان با سوارانش به یاری شاه شتافت و با نفوذ محلی خود بسیار به شاه یاری رساند (فسایی، ۱۳۸۸، ۷۷۵ و ۷۷۶) و در زمان صدارت امیرکبیر کهندل خان فقط و فقط چون یک حاکم ایرانی و

مطیع در خدمت دولت ایران بود که در این مورد شواهد بسیار در دست است (آدمیت، ۱۳۷۸، ۶۳۰-۶۳۱ و ۶۳۵-۶۳۴). سیاست‌های متین و استوار امیرکبیر قندهار را هم مثل هرات تحت نفوذ و سلطه‌ی ایران قرار داده بود تا آنجا که دوست محمد خان برادر کهندل خان هم که امیر کابل بود خود را مطیع و محتاج حمایت امیر یافت (همان منبع ۶۱۳) و امیر فرصتی می‌خواست که سراسر افغانستان را کاملاً تحت سلطه در آورد که آن را حاصل نکرد و سیاست‌های پیاده شده‌ی انگلیسی‌ها پس از امیر با روی کار آمدن آقاخان نوری و سایر عوامل قندهار را برای همیشه از دست ایران بیرون کشید.

۲-۴ هرات دست بریده از پیکر

تاریخ بستگی هرات با ایران حتی از قندهار پیشتر و بیشتر است که اوستا آن را یکی از ۱۶ کشور مسکن آریایی‌ها شناسانده است (شعبانی، ۱۳۹۲، ۱۷).

مرکز این پهنه شهر هرات به همراه سه شهر نیشابور، مرو و بلخ چهار شهر بزرگ خراسان کهن را تشکیل می‌دادند که هر یک در برهه‌ای از زمان کلانشهر اعظم و مرکز ایالت کشور مانند خراسان بوده است (اشپولر، ۱۳۸۶، ۷۲ و ۷۳؛ خراسانی، ۱۳۴۷، ۶۰۹).

هرات از سال ۹۱۶ توسط شاه اسماعیل به سرزمین مادری پیوست و نقش آن ایالت - شهر در حوادث تاریخ صفویه بسیار پر رنگ است. سرزمین صفوی از ۱۷ ولایت تشکیل شده بود که ۴ ولایت توسط والیان و ۱۳ ولایت توسط بیگلر بیگی‌ها اداره می‌شدند که قندهار و هرات نیز جزو همان ۱۳ ولایت‌اند (نوذری، ۲۹۱، ۱۳۸۰).

هرات چسبیده به خراسان فعلی و همواره جزء خاک ایران و حاکم آن تابع حکومت ایران به حساب می‌آمد و حتی حکام بلوچ یا افغانی آن در هنگام منازعه‌های داخلی بین خودشان به دربار و خاک ایران پناهنده می‌شدند. از اوایل قرن نوزدهم حکام هرات به تحریک انگلیسی‌ها از تبعیت ایران تمرد کردند و حتی به خراسان حمله بردند که از قوای حاکم خراسان شکست خوردند اما استعمارگران اروپایی و روسیه چشم به هندوستان داشتند و سلسله‌ی آنان انگلستان به هیچ قیمت حاضر به تقسیم منافع هند با دیگران نبود این است که با ایجاد شورش‌های محلی و متعدد حکومت ایران را سرگرم نمود و خط دفاعی آن شاه مستعمره‌ی خود را از نواحی غربی و شمالیش قرار داد که هرات نیز در آن خط واقع بود و در این راستا از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌شد.

وقتی عباس میرزا سراسر خراسان را مطیع داشت و عازم فتح هرات گردید به ناگاه و بی وجود علتی خاص در حالتی که هرات در محاصره‌ی قوای تحت امر فرزندش محمد میرزا (محمد شاه بعدی) بود در سال ۱۲۴۹ درگذشت.

پس از مرگ فتحعلی شاه محمد شاه در اوایل سال ۱۲۵۲ به عزم فتح هرات به خراسان لشکر کشید ولی یک مزدور تمام عیار انگلیسی‌ها آصف الدوله اللہیارخان که از سال ۱۲۵۱ حاکم خراسان شده و به هر نوع که می‌توانست از عوامل انگلیسی حمایت می‌نمود و به بهانه‌ی شیوع وبا شاه را از حرکت به خراسان مانع آمد (فسایی، ۱۳۸۸، ۱/۷۷۱).

یک سال بعد شاه باز به سمت هرات رفت ولی انگلیسی‌ها با بهانه جویی از ایران به خارک و جزایر و بنادر خلیج فارس حمله بردند و شاه را مجبور به بازگشت نمودند. حاکم هرات از عمل خود پشیمان شد و طی نامه‌ای خطاب به شاه ایران هیأتی را به خراسان فرستاد ولی رونوشت نامه به یقین از سوی آصف الدوله در اختیار مقامات انگلیسی قرار گرفت.

درخواست‌های بعدی هم از سوی حاج میرزا آقاسی و قهراً شاه مطیع او مورد توجه قرار نگرفت حال آن که در همان زمان انگلیسی‌ها در هند و نواحی شرقی افغانستان مشکلات بسیار داشتند.

با مرگ محمد شاه و وزارت امیرکبیر و اعمال سیاست‌های صحیح هرات به واقع یک ناحیه‌ی ایرانی شد اما خیانت عوامل دیگری چون آقاخان نوری و وابستگان و برکشیدگانش امیر را از تخت فرود آورد و سپس به جهان دیگر رهسپار کرد و بلافاصله مهره‌ی شناخته و رسمی و تبعه‌ی انگلستان میرزا آقاخان روی کار آمد و با همدستی کلنل شیل وزیر مختار دولت بیگانه نخست در سال ۱۲۶۹ (۱۸۵۳ میلادی) امور هرات را در ازای دریافت ۵۰۰۰۰۰ سکه به سال ۱۲۷۳ رسماً هرات و سایر نقاط افغانستان را برای همیشه به دولت انگلستان واگذار کرد سکه‌هایی که پس از عزل او و در دو سال بعد معلوم شد که همه روکش و تقلبی بوده‌اند و بدین گونه حسرت هرات ایرانی بر دل ایرانیان باقی ماند.

۳-۴ آنگاه که افغانستان کشور شد

راجع به قندهار و هرات در بخش‌های قبل گفتیم اما بقیه‌ی افغانستان عملاً تحت نفوذ امیر نشین کابل - که اینک هم پایتخت همان کشور است - بودند و کابل هم در عصر صفویه تابع و صاحب بیگلر بیگی از سوی ایران بود.

مدتی تحت نفوذ حکومت هند بود و سپس در زمان نادر باز متعلق به ایران شد ولی پس از مرگ نادر و فرار احمدخان درانی و تشکیل حکومت، کابل هم جزء حکومت او درآمد و پس از او کابل مرکز حکومت فرزندش تیمور و سپس فرزندان تیمور، زمانشاه و محمود و شجاع‌الملک که هر یک علیه قبلی به تحریک انگلیسی‌ها قیام نمود قرار گرفت.

قتل وزیر محمود فتح (فاتح) محمد خان بلوچ باعث قیام برادرش دوست محمدخان و به دست گرفتن زمام حکومت در کابل گردید ولی انگلیسی‌ها به کمک شجاع‌الملک و سیک‌ها او را سرنگون ساختند. دوست محمدخان نامه‌ای هشداردهنده برای محمدشاه فرستاده بود ولی حاج میرزا آقاسی هیچ اقدامی به نفع او و حتی به نفع ایران انجام نداد. پسر دوست محمد خان قیام کرد و افغان‌ها انگلیسی‌ها را قتل عام نمودند و از افغانستان راندند ولی در همان هنگام میرزا ابوالحسن ایلچی که وزیر امور خارجه بود با انگلیسی‌های شکست خورده در افغانستان و ضعیف شده در هند بر سر میز نشست و با جاسوس ایشان در محاصره‌ی هرات مک نیل قراردادی امضاء کرد مشابه قرارداد ترکمانچای با روس‌ها تا ارباب را از خود راضی ساخته باشد (بهار، ۱۳۵۷، ۴۳۸؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۲۵۷؛ شمیم، ۱۳۷۹، ۲۳۰-۲۲۹؛ رایین، ۱۳۵۷، ۹۸).

دوست محمدخان در سال ۱۲۵۸ به کابل بازگشت و در زمان محمدشاه و صدراعظمش حاج میرزا آقاسی نتوانست کاری انجام دهد، اما چون ناصرالدین‌شاه به سلطنت رسید و وزارت بر امیرکبیر قرار گرفت و سیاست‌های متین و صحیح او قدرت و نفوذ ایران را بنحو قابل ملاحظه‌ای گسترش داد و نفوذ بیگانگان را به حداقل ممکن خود رسانید دوست محمدخان هم چنان در اظهار تبعیت از ایران پیش رفت که امیر او را اندرز داد که دو سه سالی مدارا کند تا اساس حکومت ایران مستحکم گردد و دریغاً که امیر کبیر فرصت نیافت و همه‌ی رشته‌های سیاسی او به دست جانشینش میرزا آقا خان پنبه شد و با امضای قرارداد ماه رجب ۱۲۷۳ موسوم به عهدنامه‌ی صلح پاریس همه‌ی افغانستان هم برای همیشه از قید حکومت و نفوذ ایران بیرون رفت.

۵- سرنوشت ماورای ارس

در عصر قاجار یکی از تغییرات بزرگ ایران و از دست رفتن قسمت عمده‌ای از آب و خاکش در نواحی غربی دریا(چه)ی خزر بود در پهنه‌ای که اکنون کشورهای ارمنستان، گرجستان، چین و آذربایجان واقعند و همه به روسیه‌ی تزاری ملحق شدند.

البته دخالت روس‌ها از زمان صفویه و طلب محمد خدابنده از تزار و بعد خیانت خان گیلان در زمان شاه‌عباس و سپس پناه بردن شاه‌زاده‌ی گرجی به آلکسی تزار روس و تحریک قزاق‌های

دره‌ی دُن به حملات راهزنانه به سواحل بحر خزر و ارسال جاسوس‌ها از سوی پترکبیر و نهایتاً لشکرکشی وی به دربند و داغستان و رشت و نقاط دیگر گیلان شکل گرفته بود، اما باز نقشی دیگر از خیانت حاکم گیلان در این روزگار به چشم آمد که از ترس محمود افغان خود را تحت حمایت پتر قرار داد، چنان که صدراعظم تهماسب دوم اسماعیل بیگ معلوم نیست با چه وعده یا رشوه‌ای طی قراردادی دربند، باکو، شروان، داغستان و گیلان و مازندران و استرآباد را به دولت پتر واگذار کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۱۴۷-۱۴۶؛ لکه‌پارت، ۱۳۵۷، ۲۲-۲۰؛ سیوری، ۱۳۹۲، ۱۲۳ و ۲۵۱؛ بهار، ۱۳۵۷، ۲۹۵ و ۳۱۷-۳۱۸؛ نوذری، ۱۳۸۰، ۳۱۰؛ فسایی، ۱۳۸۸، ۵۰۴).

در زمان نادر روسیه مثل تمام کشورهای منطقه از نادر وحشت داشت و با یک اخطار او دربند و بادکوبه را تخلیه کرد و حتی با مسأله‌ی خواستگاری نادر از تزارین آنا - که نشانه‌ی قدرت و هیبت و اعتماد به نفس شاه ایران بود - روبرو شد.

در زمان کاترین کبیر علی‌میرادخان زند به او پیشنهاد حمایت از خان را داد که در عوض آن سرزمین‌های بالای رود روس متعلق به ایشان باشد و چه خیانتی بالاتر از خیانت فرمانروا. پس وقتی والی گرجستان خود را تحت الحمایه‌ی روس‌ها نمود بلافاصله پذیرفتند ولی دفاعی از خان نابخرد زند به عمل نیاوردند.

اما بزرگ‌ترین عامل تمایل نسبی آن سرزمین‌ها به روسیه را باید در اعمال بسیار خشونت - آمیزی دانست که از سلاطین صفوی نسبت به مخصوصاً اهالی مسیحی ارمنستان و گرجستان - که با روس‌ها هم کیش به حساب می‌آمدند - و اهالی غالباً سنی مذهب نواحی دیگر شمال ارس واقع می‌شد، اعمالی که با اقدامات نادر در آن نواحی به کمال رسید و شرح آن خونریزی‌ها و کوچ دادن‌های اجباری و بی‌خانمان کردن اهالی‌شان و اعمال فشارهای مالی طاقت فرسا و سربازگیری‌ها را به طور تفصیلی باید در منابع تاریخی جست و دید.

اولین حمله‌ی خارجی سرسلسله‌ی قاجاران آقا محمد خان نیز به گرجستان بود به خشن‌ترین نوع ممکن و مخصوصاً تخریب کلیساها و کشیش‌کشی‌هایی که کم سابقه می‌نمود و تردید نیست که رخنه‌ی خصمانه در باورهای مذهبی آدمیان یکی از نیرومندترین انگیزه‌های واکنش منفی و قهراً ایجاد تمایل به جهات مخالف آن است، پس انتظار باز شدن بیشتر دست روس‌ها در نواحی مسیحی نشین گرجستان و ارمنستان و نواحی تابع آن‌ها چون ابخاز و کاخت و کارتیل (کارتلی) و گرایش ساکنان آن‌ها به روسیه به عنوان یک برادر بزرگ‌تر - که بعدها برایشان یک هیولای بتمام معنی شد - امری معقول و طبیعی باید به حساب آید، بخصوص در گرجستانی که عملاً تحت

الحمایه‌ی روس‌ها به حساب می‌آمد و ارمنستانی که خود را به گرجی‌ها بسیار نزدیک می‌دانست و سراسر قفقازی که در مجاورت آن‌ها تأثیر می‌پذیرفت.

فراموش نباید کرد که این سرزمین‌ها که بین ایران و عثمانی دست به دست می‌شدند از غالبان عثمانی سنی مذهب نیز همان قدر دچار فشار و ستم بودند که از ایرانیان شیعه مذهب و باطناً خود راهی جز روس‌گزینی برایشان باقی نمی‌گذارد که حداقل از ایشان غلام و کنیز هزاران نفره نمی‌گرفتند.

مرگ کاترین و سپس قتل آقامحمدخان خواست روس‌ها را فقط قدری با تأخیر برآورده ساخت؛ ظهور فتحعلی شاه غافل و مغرور و حضور انگلیسی‌ها که از بیم از دست دادن هندوستان با روس‌ها بر سر آب و خاک ایران به سازش رسیدند آرزوی چند صد ساله شان را تحقق بخشید و البته آن چه مورد نظر است نقشی است که عوامل ایرانی استعمار در معاملات و معادلات سیاسی به نفع بیگانه و به زیان مسلم کشور خود بازی کردند.

در فتح گنجه در حالی که حاکم دلاور و مردم آن شهر کوچک به کوچه و دلیرانه با قوای مهاجم روس به نبرد مشغول بودند یکی از همراهان حاکم شهر با همدستی افرادی از ارامنه‌ی گنجه به خیانتی مسلم دروازه‌ی شهر را شبانه بر روی نیروهای روس گشود و شهر را به تصرف ایشان داد تا نام نصیب بیگ شمس‌الدین لو به آن خیانت ثبت تاریخ شود.

در جنگ‌های دوره‌ی اول ایران و روسیه بر سر ماورای ارس به سال ۱۲۲۷ (۱۸۱۲ م.) در حالی که نیروهای ایرانی به فرماندهی عباس میرزا پیروزی‌هایی به دست آورده و روس‌ها را مجبور به تقاضای مصالحه کرده بودند وزیر مختار انگلیس اوزلی افسران آموزش دهنده را از میدان بیرون کشید و با شاگرد مزدور و گوش به فرمانش ابوالحسن خان ایلچی به تبریز رفت که به دستور ارباب انگلیسی عهدنامه‌ی گلستان را آن چنان که فراتر از حد انتظار فرمانده روسی هم بود تنظیم و امضا نمود و ولایات قراباغ و گنجه و مغان و شکی و شیروان قبه و دربند و باکو و داغستان و گرجستان و قسمتی از تالش و مینگرلی و ابخاز را متعلق به روسیه دانست و با خیانتی واضح خط مرزی را هم مشخص نکرد تا دست دو استعمارگر همدست را در بلعیدن بقیه‌ی سرزمین‌ها باز گذاشته باشد (سپهر، ۱۳۳۷، ۲۵۰-۲۴۴؛ شمیم، ۱۳۷۹، ۹۲؛ مخبر فسایی، ۱۳۲۴، ۵؛ رایین، ۱۳۵۷، ۶۷-۶۶؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۲۲۳-۲۲۲ و ۲۳۰).

ابوالحسن شیرازی نه تنها چنان معاهده‌ی خیانت باری را با مشورت استاد و راهنما و اربابش گور اوزلی تنظیم و امضا کرد که خود آن را هم به پترزبورگ برد تا به امضای تزار برساند.

اما کار هنوز تمام نشده بود، آخرین رمق‌های ایران هم باید گرفته می‌شد پس خائن سرشناس و دیگر گوش به فرمان محض انگلیسی‌ها عبد الله خان امین الدوله تعدادی از علماء را گرد آورد و فرمان جهاد با روسیه را در عین نآمادگی کامل ایرانیان گرفتند و به سخنان سفیر روسیه در تعهد به بازگشت سرزمین‌های تصرفی وقعی ننهادند زیرا مصالح دولت انگلیس در هند بر هر چیز دیگر مقدم بود و کارگزاران ایرانی آن‌ها مأموریت‌ها را به خوبی انجام می‌دادند.

در همان آغاز جنگ اللّهیاریان آصف الدوله‌ی صدراعظم که به نفوذ انگلیسی‌ها به فرماندهی مشترک قوا با عباس میرزا گزیده شده بود فقط به علت خود فروختگی به بیگانه و نه به هیچ برهان و منطقی با نیمی از سپاه از صحنه خارج شد و باعث شکست و از هم پاشیدگی سپاه ایران شد تا یک خیانت مسلم دیگر را بر زنجیره‌ی بیگانه پرستی‌های خود افزوده باشد و نتیجه‌ی آن پیروزی و ورود بی مقاومت قوای روس به داخل آذربایجان با میانجی‌گری وزیر مختار وقت انگلیس مک دونالد به بخشیدن چند شهر و ناحیه‌ی دیگر به روس‌ها بود و دادن امتیازات دیگری چون انحصار کشتیرانی تجاری و نظامی در خزر و عدم بازخواست و تنبیه سرسپردگان ایرانی آن کشور و پرداخت غرامت سنگین در طی یک عهد نامه‌ی دیگر به نام ترکمانچای و با حضور آصف الدوله و امضای دیگری از همان ابوالحسن خان و گنجاندن این شرط حیرت انگیز که در صورت عدم تأدیه‌ی غرامت تعیینی در ظرف چند ماه تمامی آذربایجان ایران باید به روس‌ها داده شود، این ابوالحسن شیرازی در حضور ۳۸ ساله‌ی خود در صحنه‌ی سیاست ایران خیانتی نبود که در حق ایران شده و او در آن نقش مستقیم نداشته باشد و از آصف الدوله باز هم خواهیم دید.

۶ - آخرین جدایی‌ها

آخرین بخش‌هایی که در عصر قاجار از پیکر ایران بریده و به دور انداخته شدند مربوط به قسمت‌های شمالی خراسان امروز در شرق خزر است که اینک جزء خاک کشورهای ترکمنستان و تاجیکستان و ازبکستانند.

پس از حملات و فتوحات مغول حکومت نواحی اطراف و بالای دریاچه‌های آرال و خزر به جوجی (=چوچی=توشی) پسر ارشد چنگیز رسید و پس از وی در نسل او ادامه یافت که در تاریخ منطقه و ایران به ازبک شهرت دارند که سرانجام به امارت و مقام خانی خوارزم و خیوه رسیدند و به واسطه‌ی شباهت و هم تباری با ترکمن‌ها و هم مذهبی تعصب آمیز با یکدیگر متحد

و متداخل شده و برای شیعه مذهببان و کلا ایرانیان دردسر و قساوت عرضه می‌داشتند. یکی از عادی‌ترین کارهای ترکمنان اسیرگیری از کاروان‌های زوار مشهد و بردن و فروختن آنان در ناحیه‌ای بود که جمعا ترکستان نامیده می‌شد.

در سال ۱۲۵۳ ترکمنی به نام قیات گروهی از اهالی یک جزیره‌ی دریای خزر را اسیر و برده نمود که سرکوب شد ولی حاج میرزا آقاسی با اشتباهی فاحش از روسیه - که طبق عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای حق کشتی رانی انحصاری داشت - تقاضای دو کشتی برای تنبیه ترکمنان کرد و همین بهانه‌ای شد برای اعزام کشتی‌های جنگی به سواحل و جزایر ایرانی آن دریا (چه) و تصرف بعضی از آن‌ها و درخواست ورود به مرداب انزلی و خاک گیلان که با خیانتی دیگر مورد موافقت حاجی قرار گرفت و به علاوه دستور داد هنگام ورودشان به آب‌های داخلی ایران به پرچمشان نهایت احترام گذارده شود، گویا صدراعظم این کشور از مفهوم این امر ساده هم آگاهی نداشت.

نفوذ روس‌ها به سوی نواحی شرقی خزر - که فراتر از توافقشان با انگلیسی‌ها در مورد تصرف شهرهای شمال شرقی ایران در غرب خزر بود - انگلیسی‌ها را بر آن داشت که در پی چاره باشند پس به تلاش در بی اعتبار کردن و تضعیف موقعیت و نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران در شرق خزر توسط جاسوسان اعزامی و طراحی جدا کردن خراسان به دست آصف الدوله و پسرانش برخاستند تا با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه امیرکبیر استثنایی روی کار آمد که با اعمال استوارترین و بجاترین سیاست‌ها، خودسران را سرکوب و حذف و خادمان را تشویق و مجری نمود و چنان کرد که ترکمنان حتی پس از او به اطاعت به دربار آمدند.

پس از امیر تا مدتی آثار سیاست‌های او همچنان به چشم می‌آمد ولی به مرور و مخصوصا با روی کار آمدن آقا خان نوری و بی توجهی‌ها خیره از نفوذ ایران بی بهره ماند. و در نبردی بی شبهه خیانت‌آمیز از سوی محمد قوام‌الدوله‌ی آشتیانی داماد فرهاد میرزا عموی شاه به سال ۱۲۷۷ مثنی ترکمن سپاه ایران را نابود کردند و مرو هم به دست ترکمن‌ها افتاد.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۳ (۱۸۶۱ تا ۱۸۶۶ میلادی) روس‌ها به تدریج سمرقند و بخارا و تاشکند را هم تسخیر کردند و در سال ۱۲۹۰ (۱۸۷۳ میلادی) وارد خیره شدند و در سال ۱۲۹۷ (۱۸۸۰ م.) گروه دیگری از ترکمن‌ها را به شدت سرکوب و در شرق خزر «ایالت ماوراء بحر خزر» را ایجاد نمودند.

دعوت ناصرالدین شاه از روس‌ها برای سرکوب ترکمن‌ها در حضور پررنگ‌تر آنان بی‌تأثیر نبود. در پایان سال ۱۸۸۱ (اوائل ۱۲۹۹) یک پیمان دیگر موسوم به پیمان آخال بین ایران و روسیه بسته شد که طی آن کوه‌های بلند سرحدی و سرچشمه‌ی رودخانه‌ها با امضای خائنانه و حداقل جهالت‌بار و یا ذلیلانه‌ی سعیدخان مؤتمن‌الملک و وزیر خارجه‌ی وقت در داخل خاک روسیه واقع گردید. پس از آن هم یک قریه‌ی بسیار استراتژیک و پرثمر به نام فیروزه را - که در شمال قوچان واقع بود - با دبه در پیمان مزبور از ایران گرفتند و طی قرارداد ۶ ماده‌ای در ۲۷ مه ۱۸۹۳ مطابق ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۱۰ قمری قریه‌ی مزبور و تمام ناحیه‌ای را که از مرز تعیینی در پیمان آخال تا خط ممتد از کوه کناره تا دره بیز بود با امضای علی‌اصغرخان امین‌السلطان صدراعظم به تصرف در آوردند، و یک سال بعد هم طی دو پروتکل الحاقی نه‌ری دیگر موسوم به موسی‌خان را بجای اترک جا انداختند و از جهالت یا خیانت نمایندگان ایران استفاده کرده و خاک بسیار حساس و پهناوری را هم که بین موسی‌خان و اترک بود به تملک کشیدند (مخبر فسایی، ۱۳۲۴، ۱۶-۱۳) و آنگاه از همه چیز دیگر گذشته و فقط با در نظر گرفتن همین یکی دو مورد به وضوح درک می‌شود که چرا روس‌ها در عزل امین‌السلطان به سال ۱۳۱۵ قمری اظهار نگرانی و ناراحتی می‌کنند و برایش نگهبانان قزاق روسی می‌گمارند.

در سال ۱۹۱۷ میلادی حکومت انقلابی روسیه‌ی شوروی سیستم تزاری را نابود کرد و برای جلب دوستی ایرانیان در سال ۱۹۲۱ تمام قراردادهای استعماری گذشته‌ی روس‌ها با ایران را لغو کرد و حتی حاضر شد متصرفات ایران را پس دهد، ولی در این هنگام هم مهره‌ی شناخته شده‌ی انگلیسی‌ها و ثوق‌الدوله نخست‌وزیر بود که به دستور انگلیسی‌ها از این کار سرباز زد تا نقش خیانت عوامل بیگانه در عصر قاجار به کمال مطلق جلوه گر شده باشد و سرزمین‌های مزبور در خاور دریای خزر به روسیه پیوسته و پس از جدایی و استقلال هم بین کشورهای ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان تقسیم شده و داغ حسرتشان بر دل ایرانیان تاریخ‌شناس و وطن‌دوست خورده باشد.

نتیجه گیری

حاصل همهی شواهد تاریخی سده‌های اخیر این است که ضعف‌های اخلاقی فردی در شکل‌گیری حوادث زشت و ویرانگر کوچک و بزرگ نقش مسلّم داشته‌اند و هر چه فرد موثر قدرتمندتر و متنقذتر اثرات مخرب سرشت ناسالم او در جامعه بیشتر و دیرپاتر.

از پایان سده‌ی هجدهم میلادی پای استعمارگران اروپایی که با یکدیگر مسابقه و رقابت و حتی جنگ داشتند با ورود عوامل انگلیسی به ایران باز شد و به منظور استقرار و استحکام موقعیت خود به گونه‌ای بسیار گسترده به یارگیری و استخدام عوامل ایرانی پرداختند و در این راه طبقه‌ای نبود که از دست فروگذارند اعمّ از شاهزاده و خان و حاکم و امیر و وزیر و روحانی و نظامی و روشنفکر و حتی شاه مملکت؛ و چنین است که مداوماً بخش‌های عمده‌ای از آب و خاک و جزایر ایران از همه سو و مخصوصاً از نواحی شمال و شرق و جنوب آن در عصر قاجار به تاراج تقابل یا مصالحه‌های ابراستعمارگران روزگار و مخصوصاً انگلیس و روسیه رفت و مساحت ایران به حدود نیمی از آنچه رسید که از قبل نصیب قاجاران شده بود.

وطنفروشی هم به آن درجه رسید که شاهی چون محمدعلی‌شاه برای حفظ تاج و تخت خود تصمیم گرفته بود که طیّ معاهده‌ای رسماً ایران را تحت‌الحمایه‌ی روس‌ها قرار دهد؛ و صدراعظمی چون وثوق‌الدوله همین کار را طیّ قرارداد ۱۹۱۹ م. برای انگلیسی‌ها انجام داد و چون پس از روی کار آمدن حکومت انقلابی روس‌ها خواستند که حلقه‌ی بخش عمده‌ای از مناطق تصرفی عصر تزارها را به ایران بازگردانند برای حفظ منافع و موقعیت انگلیسی‌ها از این امر مهمّ میهنی خودداری کرد. برادرش هم خیال جدا کردن خراسان را داشت (مثل آصف‌الدوله اللهیارخان و پسرانش) و در ادامه و زمان نخست‌وزیری پس از قاجار جدایی آذربایجان را طیّ معاهده‌ای عملاً پذیرفت که بحث آن به عنوان این مقاله مربوط نمی‌شود. امکان گنج‌نیدن همه‌ی موارد و نام‌های مرتبط با جدایی‌های جغرافیایی عصر قاجار در این مختصر وجود نداشت و آنچه آمد تنها جنبه‌ی اشارت و جلب توجه دارد.

منابع و مآخذ

۱. آجودانی، ماشاءالله، مشروطه ایرانی، نشر اختران، تهران ۱۳۸۷ ش.
۲. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۳. آصف، محمدهاشم، رستم التواریخ، امیرکبیر، ۱۳۵۲ ش.
۴. آلگار، حامد، دین و دولت در ایران (نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطه)، ترجمه ابوالقاسم سرّی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۶ ش.
۵. اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۲ جلد، ترجمه‌ی مریم میراحمدی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۶. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، نوح هزار طوفان، نشر علم، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۷. بهار، مهدی، میراث خوار استعمار، امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷ ش).
۸. بهنام، جمشید، ایران و اندیشه تجدد، فرزاد، تهران، ۱۳۹۱ ش.
۹. خراسانی، حاجی ملاهاشم، منتخب التواریخ، اسلامیه، تهران، ۱۳۴۷ ش.
۱۰. خیراندیش، عبدالرسول، تاریخ جهان، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۱۱. دینوری، ابوحنیفه احمد، اخبار الطوال، ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۱۲. رایین، اسماعیل، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، جاویدان، تهران، ۱۳۵۷ ش.
۱۳. رضاقلی، علی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. رنجبر، محمدعلی، فارس از مشروطیت تا جنگ جهانی اول، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، تهران، ۱۳۸۹ ش.
۱۵. سامی، علی، پارسه - تخت جمشید، موسوی، شیراز، اسفند ۱۳۴۸ ش.
۱۶. _____، تمدن هخامنشی (پایتخت‌های شاهنشاهان هخامنشی شوش، هگمتانه، تخت جمشید)، دانشگاه پهلوی، شیراز، دی‌ماه ۱۳۴۸ ش.
۱۷. سپهر (لسان‌الملک)، محمدتقی، ناسخ‌التواریخ (فاجاریه)، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، امیرکبیر - طهوری، تهران، ۱۳۳۷ ش.

۱۸. سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۹۲ ش.
۱۹. شعبانی، رضا، تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران در دوره افشاریه و زندیه، سمت، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. _____، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، قومس، تهران، ۱۳۹۲ ش.
۲۱. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، زریاب، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۲۲. فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه، ج ۷، به تصحیح م.ن. عثمان‌اف، دانش، مسکو، ۱۹۶۸ م.
۲۳. فسایی، حاج میرزا حسن، تاریخ فارسنامه ناصری، ۲ جلد، به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۲۴. قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم، منشآت قائم مقام، به اهتمام محمد عباسی، شرق، تهران، ۱۳۳۶ ش.
۲۵. لکه‌هارت، لارنس، نادرشاه، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷ ش).
۲۶. مخبر فسایی (فروغ)، محمدعلی، مرزهای ایران، کیهان، تهران، ۱۳۲۴ ش.
۲۷. منشور گرکانی، م.ع، نفت و مروارید (سیاست انگلیس در خلیج فارس و بحرین)، مظاهری، تهران، ۱۳۲۵ ش.
۲۸. نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس و بحرین، کانون کتاب، تهران، ۱۳۴۴ ش.
۲۹. نوذری، عزت‌الله، تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت، خجسته، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۳۰. نیساری، سلیم، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام و بعد از اسلام (تحول و تطور ادبیات در ایران)، اقبال، تهران، ۱۳۳۴ ش.
۳۱. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۳۲. دهخدا و شیرازی، علی‌اکبر و جهانگیر، صوراسرافیل (دوره کامل)، رودکی، تهران، اسفند ۱۳۶۱ ش.

۳۳. اطلس کامل گیتاشناسی، واحد پژوهش و تألیف گیتاشناسی زیر نظر سعید بختیاری،

مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، تهران، ۱۳۸۹ ش.